

نکته اول:

مرحوم شیخ انصاری ره بحث را در دو قسم مطرح کرده‌اند. یکی در موردی که خبرین متعارضین متکافئین باشند یعنی هیچکدام از دو خبر بر دیگری هیچگونه مزیت و ترجیحی نداشته باشند که محتمل باشد آن مزیت و ترجیح باعث تعین حجت آن بشود و دوم در موردی که یکی از آن دو خبر بر دیگری ترجیح داشته باشد مثل اینکه روایت یکی از دو خبر اصدق و افقه باشند یا مضمونش مطابق با فتوای مشهور باشد یا خود آن روایت شهرت در نقل داشته باشد و امثال این امور. لذا مرحوم شیخ ره کلام را تاره در دو خبر متکافئ قرار داده است و تاره در دو خبر که یکی از آنها بر دیگری ترجیح دارد و مرحوم امام ره در تعادل و تراجیح اینگونه مثنی نموده‌اند ولی معمول بزرگان مانند مرحوم آخوند ره یک کاسه بحث کرده‌اند یعنی مقتضای اصل در متعارضین سواء احدهما ترجیح داشته باشد یا هر دو مساوی باشند و ما هم طبق روش اکثر مثنی می‌کنیم ولی ممکن است یک خصوصیتی باشد که آنها را در تنبیهات بیان می‌کنیم چون اگر بخواهیم به روش شیخ ره بحث کنیم کلام خیلی مطول خواهد شد.

نکته دوم:

در خبرین متعارضین (که خبرین اگر گفته می‌شود از باب حداقل است و الا شاید بیش از دو خبر باشند که با هم تعارض داشته باشند) دو بحث می‌باشد یکی اینکه مقتضای قاعده و اصل اولی به لحاظ ما بهما التنافی محاسبه می‌خواهیم کنیم مثلا خبری دال بر وجوب امری و خبر دیگر دال بر عدم وجب آن امر که در اینجا تناقض است و یا یک خبر دال بر وجوب امری است و دیگری دال بر حرمت همان امر است که در این صورت تضاد می‌باشد و بحث دوم اینکه مقتضای اصل محاسبه می‌شود نسبت به نفی ثالث یعنی یک چیزی که نه مدلول این خبر است و نه آن خبر مثلا خبری دال بر وجوب است و خبری دال بر حرمت است و اکنون آیا نفی ثالث که نفی احکام دیگر است مانند اباحه و کراهت و استحباب، حجت است و می‌توانیم آن را اخذ کنیم ولو به دو مدلول مطابقی نمی‌توانیم اخذ کنیم به خاطر تعارض داشتن آن دو با هم مثل مرحوم آخوند ره این این نفی ثالث را قبول دارند.

بحثی که فعلا داریم در تاسیس اصل به لحاظ ما بهما التنافی است که معمولا همان مدلول مطابقی است و گاهی مدلول مطابقی یکی با مدلول التزامی دیگری ما بهما التنافی می‌شود.

تاسیس اصل اولی به لحاظ ما بهما التنافی

عمده اقوال پنج قول می‌باشد.

قول اول:

مقتضای قاعده هنگام تعارض الجمع مهما امکن اولی من الطرح می‌باشد و اینکه این قول را در عداد اقوال دیگر قرار دادیم بنا بر دو تفسیر از سه تفسیری است که برای این

قاعده وجود دارد که بعداً خواهیم گفت و چون دو تفسیر است ممکن است این قول را دو قول حساب کنید که مجموع اقوال شش قول خواهد شد.

اینکه این قول را در عداد اقوال دیگر ذکر کردیم به لحاظ فرمایش مرحوم آخوند ره در کفایه می باشد و الا ممکن است بنا بر لحاظ‌های دیگر در عداد اقوال شمردن غلط باشد.

لحاظ اول:

مرحوم آخوند ره بعد از اینکه قبول فرموده تساقط را به حسب قاعده اولیه، فرموده است:

«...»
...
... [1]

از این عبارت ایشان معلوم می‌شود که کأن عده‌ای مقتضای قاعده را الجمع مهما امکن می‌دانند ولی خودشان تساقط را به عنوان مقتضای قاعده قبول دارند.

ممکن است کسی بگوید که الجمع مهما امکن مانند روایات علاج می باشد یعنی همانطور که اخبار علاج قاعده ثانویه در باب متعارضین را بیان می‌کند این الجمع مهما امکن نیز قاعده ثانویه را بیان می‌نماید زیرا در بررسی قول اول خواهد آمد که عمده دلیل این قاعده اجماع است که صاحب عوالی اللئالی ره ادعاء اجماع نموده است پس قائلین به این قاعده می‌خواهند بگویند که به دلیل این اجماع کشف می‌کنیم که شارع یک جعلی در متعارضین دارد و آن جعل این است که اجمع بین الدلیلین مهما امکن پس مفاد این قاعده مانند مفاد اخبار علاج است که اخبار علاج یک نوع علاج می کنند و این قاعده به نوع دیگری علاج می‌کند. همانطور که در اخبار علاج ممکن است بگوئیم که قاعده اولیه اقتضاء تساقط را دارد ولی اخبار علاج گفته که این راه را بروید، در مورد این قاعده نیز ممکن است بگوئیم قاعده اولیه تساقط است ولی اجماع داریم که یک نوعی باید جمع کرد. پس الجمع مهما امکن در عداد این اقوال نیست و ما هم این را قبول داریم و به لحاظ مرحوم آخوند ره جزء عداد اقوال بحث ذکر کرده‌ایم.

لحاظ دوم:

اگر معنای قاعده الجمع مهما امکن را اینگونه بیان کنیم که شهید صدر ره بیان فرموده که آن مواردی که شما آنها را متعارض می‌دانید، غالباً آنها متعارض نیستند بلکه به طریقی جمع عرفی دارند، در این صورت این قاعده مربوط به ما قبل از تعارض خواهد بود یعنی می‌شود مُنَقَّح موضوع تعارض لذا مرحوم شهید صدر ره قبل از ورود به بحث تعارض و مقتضای اصل اولی و ثانوی فرموده که باید اول تنقیح موضوع نمائیم که در چه مواردی تعارض مستقر وجود دارد و بعد فرموده که ممکن است بگوئیم که طبق قاعده الجمع مهما امکن غالب مواردی که خیال تعارض مستقر می‌شود تعارض مستقری وجود ندارد لذا ایشان این قاعده را قاعده منقح موضوع قرار داده‌اند.

«...»
...
... [2]

«تاسیسی»- مقتضای قاعده هنگام تعارض تخیر است مطلقا سواء كان دليل الحجة دليلا لفظيا
تأسیسیا او دلیلا لفظیا تقریریا و امضائیا او كان دلیلا لیبیا. [3]

علی ای حال این قاعده را در مکانی باید بحث نمود و چون متشی ما بر طبق کفایه
الاصول است، در همین مکان بحث می‌کنیم.

قول دوم:

مقتضای قاعده هنگام تعارض تخیر است مطلقا سواء كان دليل الحجة دليلا لفظيا
تأسیسیا او دلیلا لفظیا تقریریا و امضائیا او كان دلیلا لیبیا.

توضیح:

در باره ادله داله بر حجت خبر واحد سه مبنا و مسلک می‌باشد.

مسلک اول: برای حجت خبر واحد دلیل لفظی که دلالت داشته باشد بر اینکه شارع
تاسیسیا خبر واحد را حجت فرموده است وجود دارد مثل آیه نبأ و در غیر اخبار هم مانند
موضوعات خارجی و حجت فتوای مجتهدین دلیل لفظی بر اینکه شارع حجت را برای آنها
جعل فرموده، موجود است بنا بر مسلک شاید معروف مثل روایت مسعدة بن صدقة:

«...» [4]

مسلک دوم: اصلا دلیل لفظی بر حجت خبر واحد نداریم بلکه دلیل بر حجت لبی است
مثل اجماع و سیره عقلاء که شارع ردع ننموده است و این مسلک طرفداران زیادی دارد.

مسلک سوم: دلیل لفظی بر حجت خبر واحد داریم ولی این ادله لفظیه تاسیسی نیستند
بلکه ارشاد به همان بناء عقلاء می‌باشد و چیز جدیدی را تاسیس نمی‌کند.

در بحث ما قول دوم تخیر است مطلقا یعنی چه قائل شویم که ادله داله بر حجت خبر
واحد ادله لفظیه تاسیسیه هستند و چه قائل شویم که مستند ما در حجت خبر واحد ادله
لییه می‌باشد و چه قائل شویم که مستند ما ادله لفظیه ارشادیه به ادله لیبیه است،
مقتضای اصل هنگام تخیر می‌باشد.

قول سوم:

مقتضای قاعده هنگام تعارض تساقط است مطلقا سواء كان دليل الحجة دليلا لفظيا
تأسیسیا او دلیلا لفظیا تقریریا و امضائیا او كان دلیلا لیبیا و بعید نیست بتوانیم بگوئیم این
قول مشهور بین اصحاب می‌باشد و در کلمات بعضی مثل مرحوم شهید صدر ره این قول
منتسب به مشهور شده است.

قول چهارم:

مقتضای قاعده هنگام تعارض تفصیل است بین اینکه دلیل حجت دلیل لفظی تاسیسی
باشد و اینکه دلیل حجت دلیل لبی یا لفظی ارشاد به دلیل لبی باشد و اگر دلیل حجت
لفظی تاسیسی باشد مقتضای قاعده تخیر است ولی اگر دلیل حجت دلیل لبی یا لفظی

ارشاد به لیبی باشد مقتضای قاعده تساقط است و این قول مسلک عده‌ای از اعلام از جمله مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری ره در کتاب مبانی الاحکام خودشان است.

قول پنجم: این قول را مرحوم شهید صدر ره به مرحوم آقاضیاء ره نسبت داده‌اند.

موارد تعارض دو قسم می باشد. قسم اول موردی می باشد که تعارض دو دلیل به این جهت باشد که علم اجمالی داریم به مطابق نبودن مضمون یکی از دو دلیل با واقع ولو بدانیم یا احتمال بدهیم امام معصوم علیه السلام فرموده باشد زیرا ممکن است امام علیه السلام به خاطر تقیه مطلب خلاف واقع را فرموده باشند. مثل اینکه روایتی وارد شده در مورد عمل واحد که یکی می گوید این عمل واجب است و دیگری می گوید این عمل حرام می باشد و نمی شود هر دو مضمون مطابق واقع باشد ولو امام علیه السلام فرموده باشد که یکی از باب تقیه و دیگری واقعا باشد یا هر دو از باب تقیه باشد و در واقع آن عمل مستحب باشد.

در اینجا یکی از مضمون ها مطابق با واقع نیست یا به خاطر تناقض داشتن مضمون ها یا به خاطر تضاد داشتن مضمون ها یا به خاطر اینکه علم داریم که یکی از این دو مضمون واقعیت ندارد ولو تضاد و تناقض هم نداشته باشند بلکه تعارض آنها بالعرض باشد مثل آن مثال معروف که روایتی می گوید نماز جمعه واجب است و روایت دیگری می گوید نماز ظهر واجب است و ما به واسطه اجماع علم داریم که در یک روز برای زوال دو نماز واجب نیست و این دو با هم تناقض و تضاد ندارند لذا می تواند هر دو واجب باشد بلکه به خاطر ضرورت و اجماع علم به مطابق با واقع نبودن یکی از دو مضمون داریم.

قسم دوم در موردی است که تعارض دو خبر به این جهت است که علم اجمالی داریم یکی از آنها از امام معصوم علیه السلام صادر نشده است ولو می شود مضمون و مدلول آنها واقعیت داشته باشد و علت ایجاد چنین علمی ممکن است علم ما به اشتباه راوی بوده باشد.

در قسم اول قاعده اقتضای تساقط دارد ولی در قسم دوم اقتضای قاعده تنجیز و عمل به هر دو می باشد.

«این دو قسم از مضمون ها می باشد که در این دو قسم یکی از مضمون ها با واقعیت متعارض است و دیگری با واقعیت متضاد است و در هر دو قسم یکی از مضمون ها با واقعیت متناقض است و دیگری با واقعیت متضاد است و در هر دو قسم یکی از مضمون ها با واقعیت متناقض است و دیگری با واقعیت متضاد است و در هر دو قسم یکی از مضمون ها با واقعیت متناقض است و دیگری با واقعیت متضاد است» [5]

اگر به خود کلام مرحوم آقا ضیاء ره در نه‌ایة الافکار مراجعه فرمائید از عبارت ایشان برنمی آید که ایشان قصد تفصیل در مساله داشته‌اند بلکه ایشان قائلند که در این بحث اصلا مورد کلام اصحاب قسم اول می باشد و قسم دوم مورد کلام اصحاب نیست و این قسم دوم حجت است و اینکه این تفسیر مرحوم شهید صدر ره از کلام مرحوم آقا ضیاء ره را در عداد اقوال ذکر کردیم چون مثل شهید صدر ره کلام ایشان را اینگونه برداشت کرده و در عداد اقوال شمرده است اگر چه خود ایشان در این بحث بیشتر از سه قول ذکر نکرده‌اند.

«...» ...
 ...: ...
 ... [6]

اگر در کلام مرحوم آقا ضیاء ره تامل بیشتری شود، می‌بینید که در قسم دوم نیز مطلقاً قائل به تنجیز نیستند بلکه فرموده‌اند در صورتی تنجیز و حجیت می‌باشد که هر دو دلیل صراحت داشته باشند و ممکن است کسی بگوید که قسم دوم از مصادیق تعارض دو حجت نیست بلکه از قبیل اشتباه حجت به لاجت می باشد.

نکته:

در کلمات مرحوم شیخ ره و برخی از بزرگان دو قول دیگر گفته می‌شود که در تصویر آن اصلاً سخن می باشد. یکی اینکه مقتضای اصل اولی توقف است و دوم احتیاط است و اینکه اینها به چه معنایی هستند و آیا در قبال آن اقوال پنجگانه هستند؟ مرحوم سید یزدی ره در کتاب التعارض خود و مرحوم روحانی ره در کتاب منتقى الاصول به توجیهاتی که برای این دو قول می باشد پرداخته‌اند و چون اکنون زمینه بحث مهیا نیست این بحث را در تنبیهات ذکر خواهیم کرد تا زمینه آماده‌تر باشد.

بررسی قول اول: مقتضای قاعده هنگام تعارض الجمع مهما امکن اولی من الطرح

معنای قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح

برای این قاعده چهار تفسیر وجود دارد.

تفسیر اول:

مراد از جمع، جمع دلالتی تبرعی (تبرع یعنی بدون شاهد و قرینه و دلیل) باشد یعنی الجمع الدلالتی التبرعی مهما امکن اولی من الطرح و قید تبرعی را آوردیم چون فرض بحث ما تعارض است و در موردی که جمع دلالتی عرفی وجود داشته باشد، تعارض محقق نشده است.

پیرامون چگونه جمع کردن به همان طریقی که در عبارت مرحوم آخوند ره است اشاره می‌کنیم یعنی یا در یکی تصرف کنیم تا او با دیگری هماهنگ شوند یا در هر دو تصرف نماییم تا با هم سازگار شوند و در هر دو تصرف کردن تاره به اینکه هر کدام را به برخی از معنایش حمل کنیم یا به واسطه هر دو بر یک معنای سومی حمل نماییم و بگوئیم این معنای سوم مراد می‌باشد که این معنا مدلول این خبر به تنهایی نیست و نیز مدلول آن خبر به تنهایی نمی‌باشد. مثلاً یک روایت گفته أكرم العلماء و روایت دیگر گفته لانكرم العلماء و جمع دلالتی کنیم به اینکه بگوئیم مقصود در اولی علماء عدول است و در دومی علماء فاسق است که در اینجا تصرف در هر دو شده ولی در بخشی از مدلولشان.

این تفسیر برای این عبارت معروف است در بین اصحاب.

تفسیر دوم:

مراد از جمع، جمع عملی است نه دلالتی یعنی برخلاف تفسیر اول که می‌گفتیم مراد متکلم از اکرم العلماء، علماء عدول است، در تفسیر دوم کاری به مراد نداریم و مراد از کلام

متکلم را نمی دانیم ولی در مقام عمل به هر دو عمل می‌کنیم به این صورت علماء عدول را اکرام کنیم به مقتضای اکرم العلماء و و علماء فاسق را اکرام نکنیم به مقتضای لاتکرم العلماء بدون اینکه بگوئیم مراد از این عبارت و آن عبارت چیست.

معمولا در کلمات بزرگان مخصوصا متاخرین که زیاد به این قاعده نپرداخته‌اند، این دو تفسیر را با هم خلط کرده‌اند مثل مرحوم شهید صدر ره ولی شخصی که به این مطلب تصریح کرده و خیلی خوب هم بیان کرده مرحوم سید یزدی ره در کتاب التعارض است.

عبارت مرحوم سید یزدی ره:

«...»

... [7]

عبارت مرحوم شهید صدر ره:

... [8]

برخی از عبارات با جمع عملی می سازد مثل عبارت «فلیعمل بشیء من مدلول کل منهما» و برخی از عبارت ظهور در این دارد که حمل در کلام انجام می دهیم مثل «حملنا الأول على عذرة غير المأکول و الثاني على عذرة المأکول»

تفسیر سوم:

منظور از الجمع، جمع دلالی عرفی متعارف معروف می‌باشد یعنی الجمع مهما امکن بالجمع العرفی المتعارف المتداول اولی من الطرح و اولویت هم به معنای تعین است مثل «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» یعنی متعین است. پس می‌خواهد بگوید که جمع دلالی

مادامی که به حسب قواعد محاوره و موازین عرفی متعارف امکان دارد باید انجام داد که قهراً طبق این معنای سوم منقح موضوع می‌شود یعنی قبل از تعارض می‌باشد.

مرحوم آخوند ره و مرحوم امام ره این عبارت را اینگونه تفسیر نموده‌اند.

تفسیر چهارم:

این تفسیر همان تفسیر مرحوم شهید صدر ره باشد.

ایشان می‌فرماید منظور از الجمع، جمع‌های عرفی که مغفول عنه و غیر متعارف هستند. یک سری جمع‌های عرفی وجود دارند که مورد غفلت است و تداول ندارد ولی واقعا عرفی است یعنی وقتی توضیح داده می‌شود می‌بینیم که عرفی است ولی بدون توضیح مغفول عنه است و مورد توجه نمی‌باشد و این قاعده ناظر به اینگونه جمع‌ها می‌باشد. مرحوم شهید صدر ره اینگونه قاعده مورد بحث را تفسیر کرده‌اند. مثلاً در مورد ثمن العذرة سحت و لابس بیع العذرة که هر کدام مفاد یک روایت هستند، ظاهرشان اینگونه است که جمع عرفی متعارف ندارند ولی با دقت کردن می‌بینیم که یک جمع عرفی مغفول عنه دارد و آن اینکه این دو روایت در اصل مفاد خود با هم تعارض ندارند یعنی به نحو قضیه مهمله آن بگوید که ثمن عذره سحت است و آن دیگری هم به گونه مهمل بگوید بآسی به بیع عذره نیست که در این صورت با هم تعارض ندارند و قابل جمع هستند زیرا وقتی مهمله شد ممکن است موضوعی که سحت است غیر از موضوعی باشد که لابس دارد و اشکال از ناحیه اطلاق پیدا شده است. آن می‌گوید ثمن العذرة سحت و اطلاق دارد چه عذره ماکول اللحم باشد چه عذره حیوان غیر ماکول اللحم، چه عذره حیوان نجس العین باشد چه عذره حیوان غیر نجس العین، و آن روایت که می‌گوید لابس باز اطلاق دارد و به حسب این اطلاق‌ها با هم سازگاری ندارند ولی به حسب اصل این دو حکم مهملة تنافی و تعارض نمی‌باشد و وقتی اطلاق اشکال داشت از اطلاق صرف نظر می‌کنیم و هم به آن دلیل اخذ می‌کنیم و هم به این دلیل و اخذ به هر دو به این است که قدر متیقن هر کدام را بگیریم و قدر متیقن ثمن العذرة سحت، به تناسب حکم و موضوع عذره نجس العین و غیر ماکول است و در مورد لابس عذره پاک باشد پس با تامل می‌بینیم در اینجا یک جمع عرفی که در موارد دیگر نیز جاری می‌کنیم وجود دارد که مغفول عنه است. در خیلی موارد از جمع‌های عرفی دست از اطلاق بر می‌داریم مثلاً دلیل گفته: صلّ يوم الجمعة صلاة الجمعة و دلیل دیگر گفته: صلّ يوم الجمعة صلاة الظهر و می‌بینیم که هر کدام از این دو دلیل اطلاق دارند زیرا آن می‌گوید: نماز جمعه بخوان چه ظهر خوانده باشی چه نخوانده باشی و آن دیگری می‌گوید: ظهر بخوان چه نماز جمعه خوانده باشی چه نخوانده باشی پس هر دو به حسب اطلاق دلالت بر وجوب تعیینی دارند و چون از خارج می‌دانیم که در یک روز دو نماز تعیینی بر ما واجب نیست از اطلاق هر کدام دست بر می‌داریم ولی اصل وجوب باقی است و در نتیجه نماز جمعه وجوبش تخیری است. پس مقصود از الجمع، جمع‌های تبرعی نیست و همچنین جمع‌های عرفی متداول بلکه منظور جمع‌های دلالی عرفی مغفول عنها می‌باشد که با توضیح و تبیین می‌توان مورد پذیرش افراد نمود. قهراً طبق این معنای چهارم قاعده منقح موضوع می‌شود یعنی قبل از تعارض می‌باشد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. كفاية الأصول، ص: 441

[2]. بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 226

[3]. بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 227

[4]. وسائل الشيعة، ج17، ص: 89

[5]. بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 256

[6]. بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 236

[7]. التعارض، ص: 114-113

[8]. بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 225